

بررسی دیدگاه ملاصدرا درباره شهود ماهیت و ادراک حصولی وجود و تأثیر آن در شناخت خداوند متعال

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۹/۲۳

تاریخ تأیید: ۱۳۹۰/۱۰/۱

حسن معلمی*

چکیده

گرچه در پاره‌ای از سخنان ملاصدرا و بعضی از بزرگان، علم حصولی به وجود، غیرممکن و علم حصولی به ماهیات ممکن قلمداد شده است و بر این امر برهان اقامه کرده‌اند، ولی با توجه به مبانی ملاصدرا - مبانی متقن و صحیح - روشن می‌گردد که همان‌گونه که به ماهیات می‌توان علم حصولی پیدا کرد به وجود و وجود حق نیز می‌توان علم حصولی یافت و همان‌گونه که وجود متعلق علم حضوری قرار می‌گیرد، ماهیات نیز معلوم به علم حضوری واقع می‌شوند.

واژگان کلیدی: علم حضوری، علم حصولی، علم حضوری به وجود، علم حصولی به

ماهیات.

مقدمه

از موضوعات مهم در فلسفه، کلام و تفسیر، بحث شناخت خدا و نحوه شناخت مقدمات لازم برای این شناخت است. اندیشمندان مسلمان هرکدام به فراخور حوزه تخصصی که بدان تعلق داشته‌اند، راهی را طی کرده‌اند. ملاصدرا از جمله اندیشمندان بزرگی است که قدم‌های بزرگی در این طریق برداشته است؛ ولی در عین حال مبنایی را طرح کرده است که می‌توان در آن تأمل کرد و مورد بحث و بررسی و نقد قرار داد تا شاید تکلمه‌ای بر طریق شناخت خداوند متعال باشد.

از آنجاکه فلاسفه مسلمان و از جمله ملاصدرا خداوند را وجود بدون ماهیت و موجود محض و محض الوجود می‌دانند و ملاصدرا وجود را غیر قابل ادراک به علم حصولی می‌داند، طریق شناخت خداوند متعال از طریق علم حضوری و شهودی ممکن خواهد بود و با این وصف ادله اثبات وجود خداوند و علوم حصولی در باب حضرت حق همه به صفات حق و مظاهر حق ناظر و تنبیه بر یک امر بدیهی هستند.

در اینجا پرسش اساسی این است که چرا علم حصولی به وجود و وجود حق محال و فقط علم حضوری ممکن است؟ در این باره ملاصدرا مبنایی در پیش گرفته است که ابتدا باید آن مبنا و سپس به‌کارگیری آن درباره وجود حضرت حق مورد بررسی و مطالعه قرار گیرد و در نهایت با تأمل در مبنا و بنا، بابتی جدید در این بحث باز کرد و یا دست‌کم پرسش‌های جدی در این باب را پاسخ گفت که در نوشته‌های ملاصدرا پاسخ بدانها وجود ندارد.

مباحث را بدین شکل پی می‌گیریم:

۱. مبنای ملاصدرا در علم حصولی و حضوری به وجود و ماهیت؛
۲. استفاده از این مبنا در علم به خدا؛
۳. نقد و بررسی مبنا و بنا و سخن نهایی.

۱. مبنای ملاصدرا در علم حصولی و حضوری به وجود و ماهیت

ملاصدرا ماهیت را قابل ادراک حصولی و وجود را غیر قابل علم حصولی، بلکه فقط قابل ادراک حضوری می‌داند. بیان وی بر مقدمات زیر مبتنی است:

۱. ماهیت در مرتبه ذات نسبت به وجود و عدم لا اقتضاء و خالی از هر دو است (ملاصدرا، [بی تا]، ج ۲، ص ۶۴)؛

۲. هرچه این چنین است، می‌تواند در خارج به وجود عینی و در ذهن به وجود ذهنی موجود شود، یعنی در موجودیت تابع نحوه وجود خود است (همان، ج ۱، ص ۳۷-۳۸)؛

۳. پس ماهیت و هرچه همچون ماهیت است می‌تواند در ذهن به وجود ذهنی موجود شود و جنس و فصل آن تحقق ذهنی پیدا کند؛ برای نمونه، ماهیت انسان این قابلیت را دارد که همچنانکه در خارج به وجود خارجی موجود است، در ذهن نیز به وجود ذهنی با همه جنس و فصل خود و به تمام حقیقت خود وجود پیدا کند (همان)؛

۴. پس می‌توان به کنه و ذات و حقیقت ماهیات علم حصولی (وجود ذهنی) پیدا کرد (همان)؛

۵. وجود، عین خارجیت و تحقق در اعیان است (همان)؛

۶. هرچه عین خارجیت و تحقق در اعیان است، فقط در اعیان تحقق دارد و محال است به ذهن راه یابد (همان)؛

۷. پس محال است وجود، تحقق ذهنی پیدا کند و ذهن بدان علم حصولی پیدا کند؛ (همان و ج ۱، ص ۶۱)؛

۸. پس آنچه از وجود در ذهن تحقق دارد، مفهوم عام وجود است، نه حقیقت وجود و مفهوم عام یک عنوان مشیر است و وجهی از وجوه حقیقت عینی وجود است (همان، [بی تا]، ج ۱، ص ۶۱).

حاصل آنکه آنچه مورد ادراک حصولی قرار می‌گیرد، غیر از وجود است که همان ماهیات و حتی مفاهیم هستند؛ ولی حقیقت وجود هیچ‌گاه مورد ادراک حصولی احدی قرار نمی‌گیرد و یا مجهول است و یا معلوم به علم حضوری.

عبارت ملاصدرا چنین است:

فصل: فی ان الوجود العام البديهي اعتبار عقلي غير مقوم لافراده. بیان ذلك: ان كل ما يرتسم بكهنه في الازهان من الحقائق الخارجية يجب أن يكون ماهيته محفوظة مع تبدل نحو للوجود؛ ۱. والوجود لما كانت حقيقته انه في الاعيان؛ ۲. و كل ما كان حقيقته انه في الاعيان فيمتنع أن يكون في الازهان و الا لزم انقلاب الحقيقة مما كانت بحسب نفسها.

... فالوجود يمتنع ان يحصل حقيقته في ذهن من الازهان؛

فكل ما يرتسم من الوجود في النفس و يعرض له الكلية و العموم، فهو ليس حقيقة الوجود، بل وجهاً من وجوهه و حيثية من حيثياته و عنواناً من عناوينه فليس عموم ما ارتسم من الوجود في النفس بالنسبة الى الوجودات عموم معنى الجنس، بل عموم امر لازم اعتباري انتزاعي كالشيئية للاشياء الخاصة من الماهيات المتحصلة المتخالفة المعاني.... (همان، ج ۱، ص ۳۷-۳۸).

مفهوم وجود و یا ثبوت و امثال آن، حقیقت و کنه وجود را نشان نمی دهند، بلکه وجهی از حقیقت وجود (حیث تحقق) را حکایت می کنند و فقط عنوان مشیر به واقع وجود می باشند.

عبارت دیگر ملاصدرا چنین است:

وجوابه بما اسلفنا من ان حقيقة الوجود و كنهه لا يحصل في الذهن، و ما حصل منها فيه امر انتزاعي عقلي و هو وجه من وجوهه، و العلم بحقيقته يتوقف على المشاهدة الحضورية، و بعد مشاهدة حقيقته و الاكتناه بماهيته التي عين الانية لا يبقى مجال لذلك الشك (همان، [بی تا]، ج ۱، ص ۶۱).

در این عبارت، سخن از مشاهده حقیقت و اکتناه به ماهیت مطرح شده است؛ درحالی که ماهیت به علم حصولی به دست می آید؛ لذا این پرسش مطرح است که آیا این عبارت دلالت می کند که ماهیات دو گونه قابل ادراک هستند: ۱. حصولی؛ ۲. حضوری و یا ماهیت در اینجا به معنای هویت است و ماهیت مصطلح نیست؟ در تجزیه و تحلیل نهایی باید این مطلب روشن گردد.

حاصل آنکه حقیقت وجود به علم حصولی قابل دریافت و ادراک نیست و فقط با علم حضوری قابل ادراک و مشاهده می باشد و آنچه به علم حصولی از وجود در ذهن

حاصل می‌شود، یک عنوان مشیر به واقع و حقیقت وجود است.

۲. استفاده این مبنا در علم به خدا

از آنجاکه حضرت حق تعالی وجود محض است و ماهیت ندارد، علم حصولی به حضرت حق ممکن نخواهد بود؛ یعنی علم حصولی از طریق ماهیت_ و به تعبیر دیگر علم از طریق غیر وجود_ محال می‌باشد و فقط علم از طریق وجود بدان راه دارد و طبق مبنای مذکور، پس حقیقت حق را_ در حد ظرفیت هر مدرک_ به علم حضوری می‌توان دریافت.

اما اینکه علم حصولی مطلقاً بدان راه ندارد و یا فقط از طریق ماهیت راه ندارد و الا از طریق معقولات ثانیه فلسفی، مثل وجوب، وحدت، بساطت، علیت، تجرد و غیر آن راه دارد و اگر از این طریق راه دارد، چه فرقی است میان این مفاهیم با ماهیات با اینکه همه نسبت به وجود و عدم متساری‌اند و همان ملاک ماهیت در اینجا نیز وجود دارد؟ در ادامه مقاله روشن می‌گردد.

عبارت ملاصدرا چنین است:

أما أنّ حقيقة الواجب غير معلومة لاحد بالعلم الحصولي فهذا مما لا خلاف فيه لاحد من الحكماء و العرفاء، و قد اقيم عليه البرهان، كيف و حقيقته ليست الا نحو وجوده العيني الخاص به و ليس الوجود الخاص للشيء متعدّد بخلاف الماهيته، فانه امر مبهم لا يا بي تعدد انحاء الوجود لها، و العلم بالشيء ليس الا نحواً من انحاء وجود ذلك الشيء للذات المجرد.

در عبارت مذکور بحث «ابهام» ماهیت مطرح شده در مقابل وجود عینی و عدم تعدد آن، ولی در ادامه قابلیت تعدد انحاء وجود در ماهیت (وجود ذهنی و وجود عینی) مطرح شده است که به همان سخنان مذکور در صفحات قبل باز می‌گردد و سخن تازه‌ای نخواهد بود؛ یعنی ماهیت نسبت به وجود و عدم، لا اقتضاست و با هر دو سازگاری دارد و هر چه این چنین است می‌تواند به انحاء متعدد وجود (عینی و ذهنی) محقق شود.

البته ملاصدرا وجه دیگری را برای عدم امکان علم به کنه واجب و یا احاطه علمی

به حضرت حق ذکر کرده است که چنین است:

۱. خداوند متعال علت و محیط و قاهر به همه ماسوی الله است؛
۲. هیچ‌گاه معلول به لحاظ وجودی در حد علت نیستند، مخصوصاً اگر علت نامتناهی و نامحدود باشد؛
۳. پس هیچ‌گاه ماسوی الله احاطه و اشراق وجودی به حضرت حق پیدا نمی‌کنند. و از طرف دیگر:

۱. خداوند نور مطلق و نور شدید است؛
۲. شدت نوریت باعث خفای او شده است؛
۳. خداوند متعال به دلیل عدم تناهی و شدت وجود و نوریت بر همه ماسوی الله احاطه و اشراق دارد، ولی غیر او به او اشراق و احاطه ندارند و همه برای او ظاهرند، ولی او برای همه ظهور ندارد.

با این همه، حاصل این مطالب، مسدود بودن راه بر ادراک حضرت حق نیست، بلکه هرکس به میزان قابلیت خود می‌تواند به محضر حق راه یابد و او را به علم حضوری مشاهده کند، آن‌هم در محدوده ظرفیت وجودی خود، نه حقیقت وجودی حضرت حق که نامتناهی است. عبارت ملاصدر/ چنین است:

... و اما انّ حقیقته غیر معلومه لا حدّ علماً اکتناهیاً و احاطیاً عقلیاً او حسباً فهذا ایضاً حقّ لا یعتبریه شبهة، اذ لیس للقوی العقلیة او الحسیة التسلط علیه بالاحاطة و الاکتناه، فانّ القاهریة و التسلط للعلّة بالقیاس الی المعلول، و المعلول انما هو شأن من شئون علتیه، وله حصول تامّ عندها، و لیس لها حصول تامّ عنده.

و اما انّ ذاته لا یكون مشهوداً لاحدٍ من الممكنات اصلاً، فلیس كذلك بل لكلّ منها ان یلاحظ ذاته المقدسة عن الحصر و التقیید بالامکنّة و الجهات و الاحیاز علی قدر ما یمکن للمفاض علیه ان یلاحظ المفیض، فكلّ منها ینال من تجلی ذاته بقدر و عائه الوجودی، و یحرم عنه بقدر ضعفه و قصوره و ضیقه عن الاحاطة به، لبعده عن منبع الوجود من قبل ضعف وجوده او مقارنته للاعدام و القوی و المواد، لالمنع و بخل من قبله تعالی فانه لعظمته و سعه رحمته، و شدة نوره النافذ و عدم تناهیة اقرب الی کل احد من کل احد غیره، كما اشار الیه فی کتابه المجید بقوله «و نحن اقرب الیه من حبل الوریث» و قوله «و اذا سألک عبادی عنی فانی قریب» فهو سبحانه فی العلوّ الاعلی من

جهة كما له الاقصى و الدونو الادنى من جهة سعة رحمته، فهو العالی فی دنوه، و الدانی فی علوه، و الیه اشیر فی الروایة عن النبی ﷺ «لو دلینتم بالارض السفلی لهبطتم علی الله تعالی...» (ملاصدرا، [بی تا]، ج ۱، ص ۱۱۳-۱۱۴).

حاصل آنکه:

۱. مبنای مذکور (وجود معلوم علم حصولی نیست)؛

۲. علیت حضرت حق و اشراف وجودی؛

۳. عدم تناهی و شدت نوریت.

موجب شده است که حضرت حق فقط به علم حضوری قابل ادراک باشد و معلوم علم حصولی قرار نگیرد، مگر در حد مفاهیم عام وجود و وجوب به عنوان یک سری عناوین مشیر، نه دال بر حقیقت.

۳. نقد و بررسی مبنا، بنا و سخن نهایی

برای نقد و بررسی مبنا و بنای سخن حکیم بزرگ و بزرگوار ملاصدرا (قدس سره) توجه به نکات زیر ضروری است:

الف) اعتباریت ماهیت در نظر ملاصدرا به این معناست که ماهیت تحقق ندارد، نه بالذات و نه بالتبع، اگر خودش باشد؛ ولی ماهیت در خارج عین وجود است و به تحقق وجود موجود است و اعتباریت ماهیت به معنای سراب بودن و یا امر عدمی بودن نیست. عبارت ملاصدرا در این باره چنین است:

و الفرق بین ذاته و صفاته كالفرق بین الوجود و الماهية فی ذوات الماهیات... فکما ان الوجود موجود فی نفسه من حیث نفسه و الماهيته لیست موجودة فی نفسها من حیث نفسها، بل من حیث الوجود، فکذلک صفات الحق و اسمانه موجودات لا فی انفسها من حیث انفسها، بل من حیث الحقیقة الاحدیة (ملاصدرا، [بی تا] (ب)، ص ۵۲).

عبارت «فکما...» به بعد بسیار گویاست و عبارت «بل من حیث الوجود» یعنی ماهیت من حیث الوجود موجود است حقیقتاً و بالتبع و الا اگر عبارت این گونه معنا نشود، لغو می گردد.

عبارت دیگر ملاصدرا در مشاعر، ص ۵۴-۵۵ و تعلیقات شرح حکمة الاشراق،

ص ۳۰۹ مؤید همین مطلب است.

ب) ملاصدرا شناخت خداوند از طریق اسما و صفات را ممکن می‌داند و معتقد است می‌توان خداوند را با اسما و صفات حق توصیف کرد.

ج) ملاصدرا در بحث وجود ذهنی در پاسخ به اشکال جوهر و عرض بودن صورت ذهنی انسان، به حمل اولی و شایع شبهه را به گونه‌ای پاسخ می‌دهد که گویای این حقیقت است که انسان ذهنی، حقیقتاً انسان نیست و مصداق انسان قلمداد نمی‌شود بلکه انسان ذهنی، حکایت‌گر حقیقت انسان است.

توضیح: مدعای بحث وجود ذهنی این است که ماهیت خارجی عیناً در ذهن تحقق پیدا می‌کند؛ برای مثال، هنگامی که انسان را ادراک کنیم، ماهیت انسان در ذهن تحقق پیدا می‌کند، صورت ذهنی انسان حقیقتاً انسان است.

به این مطلب اشکال شده است که «انسان» جوهر است و «علم و صورت ذهنی» عرض و کیف نفسانی است، چگونه ممکن است «انسان ذهنی» هم جوهر باشد و هم عرض؟

ملاصدرا پاسخ داده است که انسان ذهنی به حمل اولی انسان است، نه به حمل شایع؛ یعنی انسان ذهنی مثل کامران و جعفر و حمید مصداق واقعی انسان نیست، بلکه مفهوم انسان را با خود به همراه دارد. به عبارت دیگر، تصور انسان در ذهن حکایت‌گر صادق از ذات و ماهیت انسان است؛ ولی خودش مصداق کیف نفسانی و عرض است و در واقع یک کیف نفسانی حکایت‌گر یک جوهر شده است، نه اینکه حقیقتاً جوهر شده باشد.

د) بنابر اصالت وجود، به همه موجودات خارجی «وجود» اطلاق می‌شود؛ همان‌گونه که «موجود» اطلاق می‌گردد و هیچ مجازی نیز در کار نیست. برخلاف امکان و وجوب «ممکن» و «واجب» بر مصادیق واقعی اطلاق می‌گردند.

سرّ مطلب این است که تحقق بالذات از آن وجود است و امکان، وجوب و معقولات ثانیه فلسفی و مطلق ماهیات، تحقق بالتبع دارند و به برکت وجود و به عین وجود موجودند و «وجود» حیث تقییدی همه آنهاست. پس لفظ وجود حاکی مفهوم وجود است و مفهوم وجود حاکی حقیقتی است که خارج را به‌طور کامل پر کرده است

و کل حقیقت خارج را نشان می‌دهد، هرچند چیستی آن را نشان نمی‌دهد و هر مفهومی به اندازه حکایت‌گری خود واقع را نشان می‌دهد. از این رو، انتزاع مفهوم واحد وجود از همه مصادیق دلیل مهمی است بر تشکیک وجود و اشکال بعضی از بزرگان در آموزش فلسفه وارد نمی‌باشد، به دلیل اینکه توجه به این سرّ عظیم نشده است.

ه) هر مفهومی حاکی بالذات مقدار حکایت خود است، پس نه از مفاهیم ماهوی توقع حکایت‌گری از وجود و علم و صفات وجود و عدم را باید داشت و نه از مفاهیم وجودی توقع حکایت‌گری از ماهیات را.

و) نه تنها ماهیات، مثل انسان، نسبت به وجود و عدم مساوی‌اند و معنای وجود و عدم در آنها اخذ نشده است، بلکه همه معقولات ثانیة فلسفی و منطقی نیز این چنین هستند؛ برای نمونه در مفهوم علت و معلول و یا کلی و جزئی نیز وجود و عدم اخذ نشده است و فرقی با ماهیت از این جهت ندارند، لذا در نظر ملاصدرا هرچه غیر از وجود است اعتباری است، حتی صفات حضرت حق؛ منتها اعتباری به معنای سراب مقصود نیست، بلکه موجود بودن به عین وجود و به تبع وجود.

با توجه به مقدمات مذکور باید گفت:

اگر درباره ماهیات آنچه به ذهن می‌آید، مفهوم حاکی است، نه حقیقت ماهیت، باید گفت آنچه در وجود و صفات وجود نیز به ذهن می‌آید، مفهوم حاکی است، نه حقیقت وجود و صفات آن، پس اینکه در ماهیت ادعا شده، حقیقت به ذهن می‌آید، برخلاف وجود، سخن تمامی نیست؛ زیرا:

اولاً، در هردو مفهوم حاکی می‌آید؛

ثانیاً، در هیچ‌کدام حقیقت خارجی به ذهن نمی‌آید؛

یعنی اگر وجود عینی خارجی و حقیقت عینی وجود به ذهن نمی‌آید، هیچ ماهیتی نیز به ذهن نمی‌آید. زیرا مصداق ماهیت و وجود آن محال است به ذهن بیاید پس باید حقیقت و سنخ ماهیت و یا وجود به ذهن بیاید که آن هم که ملاصدرا قائل نیست. پس آنچه از ماهیت و وجود به ذهن می‌آید، مفهوم حاکی از هردو است و در این جهت فرقی با همدیگر ندارند.

ممکن است گفته شود مفهوم «وجود» ذات و حقیقت و ماهیت واقع را نشان

نمی‌دهد، برخلاف ماهیت.

پاسخ این است که اولاً، مفهوم ماهیت نیز وجود و تحقق عینی را نشان نمی‌دهد؛ به‌عنوان مثال مفهوم انسان، نسبت به وجود و عدم ساکت است.

ثانیاً، طبق اصالت وجود، مفهوم وجود «کل واقع» را نشان می‌دهد (طبق مقدمه چهارم).

در واقع هر مفهومی حاکی بالذات، محکی خود است، نه محکی مفهوم دیگر و توقع حکایت‌گری چیهستی از وجود و هستی از ماهیات غلط است و مفهوم «وجود» از آنچه حکایت می‌کند، به تمام و کمال حکایت می‌کند و مفاهیم ماهوی نیز به همین صورت.

پس به وجود و ماهیت هر موجود خارجی می‌توان علم حصولی و حضوری پیدا کرد.

توضیح: اگر اصالت با وجود است و ماهیات عین وجودند (طبق مقدمه اول) و آنچه از ماهیات به ذهن می‌آید، مفهوم حاکی است (مقدمه سوم) و مفهوم وجود کل واقع را نشان می‌دهد (مقدمه چهارم)؛ پس اگر به ماهیات علم حصولی امکان دارد، علم حصولی به وجود نیز ممکن است و اگر به وجود علم حضوری امکان دارد، به ماهیات که عین وجودند، در خارج نیز علم حضوری ممکن است و طبق مقدمه پنجم، توقع حکایت‌گری وجود از ماهیات و ماهیت از وجود غلط است.

از آنجاکه اصل وجود خداوند را با دلیل اثبات می‌کنیم و اسما و صفات حق را نیز به علم حصولی می‌شناسیم، پس علم حصولی به وجود حق و صفات و اسمای الهی ممکن است؛ همان‌گونه که علم حضوری به وجود حق و اسما و صفات حق نیز امکان دارد.

پس این ادعا که علم حصولی به حق راه ندارد، ناتمام است و لوازم باطلی نیز به دنبال دارد؛ یعنی راه استدلال و تعقل و فهم حصولی را بر حضرت حق مسدود می‌کند که خلاف بداهت و موجب نوعی شکاکیت و نسبیّت در فهم حصولی و استدلالی حضرت حق است؛ هرچند مقصود ملاصدرا و بزرگانی که این سخن را گفته‌اند، این مطلب نیست، ولی مبانی، لوازم خود را به دنبال دارند؛ گرچه مورد توجه صاحب مبنا

نباشد.

نتیجه گیری

۱. علم حصولی به وجود، ممکن است، همان گونه که علم به ماهیات ممکن است؛
۲. علم حضوری به ماهیات ممکن است؛ چنان که به وجود ممکن است؛
۳. با علم حصولی می توان وجود خداوند و صفات حق را شناخت؛
۴. با علم حضوری می توان به حضرت حق در مرتبه وجود مدرک راه یافت؛
۵. نه راه علم حصولی بر وجود موجودات و وجود حق مسدود است و نه علم حضوری به ماهیات که عین موجودند.

منابع و مأخذ

۱. استاد مصباح، محمدتقی؛ آموزش فلسفه؛ ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۷.
۲. ملاصدرا؛ اسفار؛ ج ۱ و ۲، چ سوم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۳. —؛ الشواهد الربوبیه؛ تعلیق و تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی؛ چ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، [بی‌تا] (ب).
۴. —؛ تعلیقه بر الهیات شفاء؛ چاپ اول، تهران: بنیاد حکمت صدر، ۱۳۸۲.
۵. —؛ تعلیقه بر حکمة الاشراف؛ [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۶. —؛ مشاعر؛ بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۲۰ق.